ولقد کرمنا بنی آدم

من تالیف لطیف عالم وفاضل خوش اعتقاد مولوی میر غلام علی
آزاد حسینی چشتی بلگرامی مرحوم ومغفور

سنہ ۱۳۱۰ ہجری

# روضۃ الاولیا
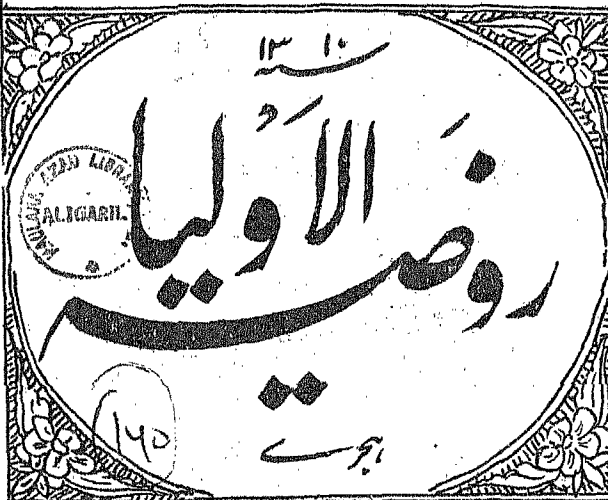
متضمن حالات اولیاء اللہ واقع خلد آباد عرف روضہ شریف
من مضافات بلدہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد دکن

در مطبع اعجاز صفدری طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک یا من تقدست ذاته عن شوائب الامکان وتجلت صفاته فی مرائی الاکوان
ونصلی ونسلم علی حبیبک الذی بعثته الی کافة الانس والجان وارسلته هادیا الی سبل الامن والایمان
وعلی آله الذین اوضحت بهم لنا مناهج العرفان واصحابه الذین اظهرت بهم علینا

سرائر الایقان **اما بعد** عرض میدارد مولف این کلمات گرامی فقیر حقیر غلام علی
المتخلص بآزاد الحسینی نسبا والواسطی اصلا والبلگرامی وطنا که در ایام سیاحت چون قاید ازل بدیار دکن
کشید و درین سرزمین مسافتی از مراحل زندگانی طی گردید و بزیارت آسودگان روضهٔ مقدسه
نور الله مضاجعهم سرمایهٔ سعادت دست داد و احوال و اقوال ایشان در تآلیف سلف
متفرق بنظر درآمد ملهم غیب بخاطر عقیدت ناظر القا کرد که جمیع حالات سنیه و انفاس قدسیه
انموذجی مسمی بروضة الاولیا ترتیب دهیم و حقوقیکه از ارواح این مشاهیر [illegible] درگاه کبریا بر ذمه خود
متحقق گشته بقدر امکان ادا سازیم والله المستعان وعلیه التکلان [illegible] مخفی نماند که بفاصله نشست کروه
از خجسته بنیاد اورنگ آباد سه کروه از قلعهٔ دولت آباد مزار فایض الانوار [illegible] دار شیخ برهان الدین غریب
و امیر حسن دهلوی و بزرگان دیگر قدس الله اسرارهم کوی مشایخ واقع شده [illegible] و طبقات انام در مقام مستان دست

انجام ساکن اند و روضة السنه این معموره بروضه اشتهار دارد و چون سلطان اورنگ زیب
عالمگیر انار الله برهانه درین بقعهٔ بهشت نظیر آسایش گرفت خلف ارجمندش شاه عالم بهادر شاه
گرد قصبه حصاری سنگین متین کشید و شهر را حسنی و رونقی دیگر بروی کار آمد و درین کوه معبدهاست از هنود
ایلوره نام که در قرون ماضیه بحکم فرمانروایان صنم پرست سنگتراشان هنرمند در طول نیم کروه
بتخانهای عظیم الشان رفیع الارکان بعضی سه آشیانه و بعضی کم کنده اند و در و دیوارها صور تمثالها
نزهت بین کارخانهٔ حیرت جلوه گر ساخته اند و محلی ازین بتخانها آبشاری باستداد صد گز از بالای کوه میریزد
و نهر عظیمی از آسمان بزمین نزول میکند و طرفه سیرگاهیست تماشا کردنی و در جوار کتل دولت آباد
دره ایست معروف بآب پاش و در این نزهت کده مکان مثلث طوری واقع شده ساقین او
کوهیست متقارب در طول و ارتفاع و قاعده سدیست از سنگ و گچ در کمال متانت و زینت
و مابین الجبلین دو ثلث زمین تخمیناً انبه زاریست در هم بافته پر از طاؤسان است و سایه بیکدیگر
آبهای روان و نباتات جوان و ثلث دیگر متقارب بدیوار سد سنگریزست و در غایت تنگنائی فرح
تلعهای جبلین آبشاریست در نهایت نضارت پیرایی و درین محل قابل سنبل سبز کاکل می افشاند
و بی تکلف مضمون ظل ممدود و ماء مسکوب مشاهده میشود و نزدیک آبپاش دره وضعیست
وسیع و عمیق بنام قتلغخان که در ایام حوض قتلو اشتهار یافته تحریف عین بود این قتلغخان
استاد سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندی بحکومت دولت آباد پرداخت
و در عدالت و حسن سلوک عدیل و نظیر نداشت الحاصل این کوهستان در جمیع مواسم خوش هوا
است خصوصاً در ایام برشکال که کوه و صحرا از وفور سیرابی فیض نشو و نما حکم فردوس بهم میرسانند

و نظارگیان را بتازگی دل و دماغ بهره مند می سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خرداد و اردیبهشت / زند دولت آباد دم از بهشت
ز دلها صبا رفته گرد ملال / هوای بهشتست با برشکال

درو دشتش از سبزه فیروزه فام / حصارش ز سنگ زمرد تمام
ندیدی کسی خود درین مرغزار / تقلب الاسد ابتدای بهار

نه از سیل دیوار باغش خراب / نه بر نخل بیشش ستم ز آفتاب
جوانند پیران این سرزمین / ز سرمایه گلها بهشت این

ز رشح هوای صحت بگل / طبیبان بیکار اینجا خجل
دل غنچه اش نشکند از صبا / باین تندرستی که دیده هوا

حصارش کند سیر چرخ آنچنان / که طاوس ست پر کرده باز
مر این قلعه را بود پا در میان / که رفت از زمین سبز آسمان

درین ملک مردم خوش آسوده اند / هوا نیست گوئی که فرسوده اند
نیابند برگی درین بوستان / که گردد زبانش نیام خزان

گلی غنچه بگذشت بفیض سحاب / درین بوستان خیز گل آفتاب
گر از گریه خالی کند ابر دل / عجب گر رود پای موسی بگل

ببارد اگر ابر سالی تمام / درین خاک گل را ابنام نبندد قدم
بها آنکی نیست هر چمن / برو مایه از برشکال دکن

ز نم گشته بازارها سبز پوش / دکانها کان ز سبزه فروش
هوایش بخوبی ز نزهت فزود / که هرگز کسی را تصرف نکرد

زمین هیچ و بی پرده بند و سحاب / عزیزست چون ماه نور آفتاب
زمین دکن سبز بنیاد و فزود / ز فیروزه رنگی بچرخ کبود

شیخ برهان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب الهانسوی قدس سره از کمل خلفا و سباق مریدان سلطان المشایخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البداونی الدهلوی و صاحب ولایت دکن است و گویند نسبت خواهرزادگی با شیخ جمال الدین هانسوی داشت حضور بود و در سماع غلو تمام و در رقص طرزی علیحده داشت و از بس لطافت طبع و صفای محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان عصر مثل امیر خسرو و امیر حسن اسیر محبت او بودند و اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند شیخ نصیر الدین محمود در اوائل قدوم خود مدتی در خانه شیخ اقامت داشت و احیاناً امامت او میکرد و شیخ

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده مسمی نفائس الانفاس بطریقه فوائد الفواد حسن
دهلوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان سنه ۷۳۲ اثنین وثلثین وسبعمائه هست تا وقت رحلت شیخ و برادر
شیخ حماد بن عماد المتوفی فی سنه ۷۶۱ احدی وستین وسبعمائه نیز ملفوظات شیخ جمع کرده مسمی باحسن الاقوال و
برادر دیگرش مجد الدین بن عماد رساله در خوارق شیخ نوشته یکی غریب الکرامات و دیگر بقیة الغرائب
هر چهار بنظر فقیر رسیده واین هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود مرید ومعتقد شیخ اند و عمر خود در جمع اقوال
واحوال شیخ صرف کرده اند وغیر از رسائل مذکوره توالیف دیگر نیز درین باب دارند شکر الله سعیهم شیخ
برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت ومجاهده یافت فرمود شش هفت ساله بچه من بودم که
در خلوت بر ذکر کلمه طیب مواظبت داشتم و در سیزده سالگی بر زبان راندم که متاهل نشوم و در طاعت
و خدمت حق گذرانم اگر شبی محتلم میشدم و آن روز نیت صوم میکردم بعد چندی والده ام در فکر تزویج شد
در ظاهر اعراض نکردم اما قلت طعام بجایی رسانیدم که غذای من به هفت لقمه رسید کار ضعف بجایی
کشید که اگر میخواستم بسوی آسمان بنگرم بحیله بسیار بتوانستم دید چون مادر من اینحال معاینه کرد معاف داشت
آنجناب در اوائل حال تحصیل علمی پرداخت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال تا نهایت تجرید و تفرید
گذرانید و مدت العمر هیچ چیز در ملک نداشت و بیست و پنج سال نماز بامداد بوضوی نماز خفتن ادا کرد و
سی سال صوم داودی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بیعت کنم در عالم رویا مشاهده کردم
که گویا من در خندقی افتاده ام بهیچ وجه بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مرا دست داد و از خندق بیرون
آورد بعد از آن که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این مبشره را بعرض رسانیدم فرمود ما ترا همان وقت
از [illegible] داده بودیم فرمود وقتی بخدمت خواجه عرض کردم از آن نظرها که شیخ الاسلام فرید الدین در شما

کرده است نظر بجانب من کنید فرمود نظرها با وقتی دیگر عرض کردم که امیدوار بیشتر باشم فرمود امیدوار
باش و هم ازو منقول است که گفت وقتی پیش خواجه ذکر بزرگی بایزید افتاد فرمود ما هم بایزیدی داریم
بارسی پرسیدند او کجاست فرمود در جماعت خانه اقبال خادم بتعجیل در جماعت خانه در آمد در آنوقت در جماعت خانه
جز دعاگو هیچ کس نبود اقبال با دعاگو گفت که امروز حضرت شیخ در باب شما چنین فرمود وجه تلقب او بغریب
آنست که در ابتدای حال از هانسی بدهلی آمده غریبانه بسر میبرد صاحب کتاب جنة المحبة از شیخ زین الدین داود
شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود دران ایام که شیخ برهان الدین قدس سره از هانسی بدهلی تشریف
آورد در آنجا مسجدیست نزدیک پل چندگاه آنجا فرود آمد مشغول شد حق تعالی ببرکت قدم او
آن مکان را روشن گردانید و بیشتر خلق رجوع آوردند روزی اقبال خادم بخدمت سلطان المشایخ
قدس سره عرض کرد مولانا برهان الدین غریب آمده است سلطان المشایخ فرمود همه خلق آشنای
او شد هنوز غریب است شیخ برهان الدین در اعتقاد پیر از جمیع یاران اعلی و ممتاز بود تا غایتی گویند سجاده
غیاث پور که مسکن و مرقد سلطان المشایخ است نگرد و لعاب دهن بجانب نینداخت و بسعایت
علی زنبیلی و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز رنجش گرانی بهم رسیده بود آخر بالتماس امیر خسرو
صفا یافت و آنجناب در آخر عمر بدیوگیر رفت و قبول تمام یافت و خلق بسیار در حلقه ارادت در آمد
صاحب بقیة الغرایب در احوال برادر خود شیخ حماد مینویسد که سوا زیاده هزار نفر ببرکت صحبت
برادرم بارادت آنجناب مخصوص شد ازین قیاس توان کرد و سید محمد کرمانی صاحب سیر الاولیا که
عالیجناب مرید سلطان المشایخ و کتابش دستور جمهور است قصه خلافت شیخ برهان الدین غریب
چنین نقل میکند که در مرض آخر چون یاران اعلی را اجازت خلافت شد خادم سید حسین عم کاتب الحروف

و خواجه مبشر که از خدمتگاران قدیم سلطان المشایخ بود و بجای فرزندان پرورش یافت بخدمت
سید حسین گفتند که بخدمت مولانا برهان الدین از مریدان سابق است و در اعتقاد میان یاران اعلی
ممتاز چرا شاید که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشایخ بکنیم و اینها با اقبال خادم اتفاق کردند
اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برد و سید خاموش نیز دران محل با بر حاضر بود و سلطان المشایخ
دران حال برگشته غلطیده لحاف بالا کشیده بود اما روی مبارک از لحاف بیرون بود اقبال عرضه کرد
که مولانا برهان الدین غریب بنده قدیم مخدوم را پای بوس میکند و امیدوار مرحمت میباشد سلطان
المشایخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دیدن گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
اقبال در نظر سلطان المشایخ بتوجه جامهای خاص باز کرد و پیراهن و کلاه که بصحبت سلطان المشایخ
یافته بود گرفته بدست مبارک سلطان المشایخ بران کلاه و پیراهن نهاد و مولانا را پوشانید و گفت
شما هم خلیفه اید درین معرض سلطان المشایخ ساکت بود و سکوت دلیل رضاست و بعد از نقل
سلطان المشایخ مولانا برهان الدین چند سال در قید حیات بود و دست بیعت بخلایق خدا میداد
چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست انتهی کلام سیر الاولیا و برخی از مورخان متاخرین نوشته اند
که سلطان المشایخ شیخ برهان الدین غریب را با هفت صد مرید که بعضی آنها پالکی نشین بودند بارشاد
خلایق دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشته اند که سلطان المشایخ اول شاه منتجب الدین را با هفت صد مرید
بارشاد خلایق دکن فرستاد و چون منتجب الدین در دولت آباد انتقال کرد همان روز سلطان المشایخ
از روی کشف دریافت و از شیخ برهان الدین پرسید که برادر شما منتجب الدین چند سال از شیخ برهان الدین
ازین کلام دریافت که برادر برحمت حق پیوست و بمنزل خود رفته ماتم گرفت روز دیگر سلطان المشایخ

بجاتم پیری تشریف آورد پیش از فوت خود باندک مدت شیخ برهان الدین را خرقهٔ خلافت دکن مرحمت
فرمود و بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر منیر ارباب خبرت هویداست که قصهٔ خلافت شیخ برهان الدین
غریب بطریقیکه متاخرین نقل کرده اند متناقض روایت سیر الاولیاست بچندین وجه و وجوه تناقض بادنی
تامل منکشف میشود و همانا شیخ برهان الدین غریب در هنگامهٔ تخریب دهلی و تعمیر دولت آباد از رحلت
سلطان المشایخ عنقریب رو داد و بدیار دکن تشریف آورد و بمصداق حدیث شریف بدأ
الاسلام غریبا و سیعود غریبا از مسکن مالوف و آستانهٔ پیر هجرت اختیار کرد و لاشک درین حادثه
جمعی کثیر مریدان و معتقدان سلطان المشایخ از سکنهٔ دهلی بدولت آباد تشریف آوردند و آمدن امیر حسن
دهلوی و سید یوسف پدر حضرت سید محمد گیسو دراز و خواجه حسین و خواجه عمر و شیخ زین الدین قدس الله
اسرارهم درین محشر عام خود بمصرح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب با برادران طریقت
بهیئت مجموعی وارد دولت آباد گشت و شعشعهٔ لاینتها و درین آفاق طلوعی دیگر کرد و عالمی را با فاضهٔ
انوار معنوی بهره مند ساخت مردم این را بعبارات مختلفه نقل میکنند والله اعلم اما قلان اخبار کیفیت
تخریب دهلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تغلق شاه فرمان رواے دهلی که از جملهٔ عجایب مخلوقات
بود و کارهاے عجیب آن پادشاه ارباب تواریخ مفصل بقلم آورده اند خیال کرد که بنیروی اقبال ممالک بسیار در قبضهٔ تصرف
من در آمده است دار الملک مکانی را مقرر باید کرد که نسبت او باطراف ممالک همچو نسبت مرکز باشد با دائره تا رسیدن
اخبار خیر و شر و صلاح و فساد از جهات ممالک محروسه بدار الملک علی السویه باشد و اگر در طرفی حادثه رو دهد با مر ضی
پیش آید و در تدبیر و تدارک علاج توان پرداخت پس دانایان درگاه که از طول و عرض اقلیم هند خبر داشتند شهری چنین را
جهت تختگاه اختیار کردند و گفتند چون باعتبار طول و عرض در وسط هند واقع شده بر جهت صاحب رصد هند همین

دار الملک خود ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان فهمیده گفتند دیوگیر وسط هند است
سلطان همین را از خدا خواست از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امور
غافل مطلق شده حکم فرمود که دهلی را که رشک فردوس برین بود خراب کرده خلق آنجا صغیر و کبیر و ذکور
و اناث بکوچانند و بدیوگیر آورده متوطن سازند و خرج راه و قیمت خانه از خزانه سرکار دهند و در هر
منزل سرای ساخته و دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا مسافرین آسوده آمد و شد نمایند و شهر
دیوگیر را دولت آباد نام کرده عمارات عالیه طرح افگند و گرد قلعه دیوگیر خندق کند و بالای کتل دولت
دولت آباد باغات و حوضها ساخت و بجمیع امرا فرمان فرستاد که زن و فرزند خود گماشته بدولت آباد
فرستاده خانها سازند و بعد ازانکه سکنه دهلی در دولت آباد ساکن گشتند از دولت آباد برآمده بعضی
قلاع دکن را تسخیر کرده مظفر و منصور بدولت آباد آمده روزگار بکام گذرانید درین ضمن خبر رسید که
ملک بهرام حاکم ملتان بغی ورزید سلطان محمد لشکر بملتان کشیده بهرام را بقتل رسانید و بدهلی معاودت
فرمود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پراکنده گشتند سلطان مدت دو سال
در آنجا مانده همت بر تعمیر دولت آباد گماشت و مادر خود مخدومه جهان را با سایر حرمها و امرا و سپاهی
روانه دولت آباد گردانید و تنفسی در دهلی نگذاشت چنانچه بجز آواز شغال و روباه و وحوش صحرایی
ازان بلده صدای بگوش نمی آمد و در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه بدکن معاودت نمود و بعد چندی مبتلی گشت
و همچنان مریض در پالکی نشسته عازم مراجعت دهلی گردید و حکومت دولت آباد بقتلغ خان استاد خویش
فرمود و فرمان داد که از مردم دهلی هر کس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد بماند و اگر نخواهد
بیاید اکثر بهمراهی سلطان از دولت آباد قصد دهلی کردند چون سلطان بدهلی رسید قحط غله و ویرانی علاوه

یافت بمرتبه که تکبیر غله بهفتاده درم هم یافت نمیشد و سلطان بعد خرابی بصره آبادانی دهلی توجه نمود آمدیم
بر اصل مطلب وقتی مسافری نزد شیخ برهان الدین آمد و گفت بر شما برای دو چیز آمده‌ام یکی دین و دوم دنیا
فرمود آن یکی میتواند که ترا دین و دو چیز رساند فرمود در خانه که سگ باشد یا صورتی فرشته گذر نکند نفس تو
سگ است و هر که را غیر خدا تعالی دوست میدارد صورت دیو و چنین دل محبت خدا چگونه در آید فرمود اگر
کسی آنقدار که مگس از پیش آینه میگذرد و بر دل حب دنیا بگذرد و پسند باشد فرمود اَلْفَقِیْرُ لَا یَسْأَلُ مِنَ اللّٰهِ
اِسْتِحْیَاءً وَمِنَ النَّاسِ اِسْتِغْنَاءً فرمود چیزی که از پیش درویشان برگیرند مِنَ الْمَهْدِ اِلَی اللَّحْدِ یا
یعنی بر کار دایم باشد یا وقت مردن فرمود دنیا بسایه آدمی میماند چون آدمی بطرف سایه میرود سایه
پیش شده می رود و چون پشت میدهد دنبال شده میاید هر که دنیا را پشت میدهد او رو بان کس
میدهد فرمود امیر حسن سنجری دهلوی لطیفه گفته است که گوسفند چون آب میخورد پای خود تر از آب نکند
و آب میخورد و چون بمیرد پوست او را از سر تا پا تمامی بر آب کنند من هم مناسب این گفته‌ام آدمی را آن
زمان که زنده است میخواهد که گردی بجامه او نه نشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کنند فرمود از شرق
تا غرب عالم در نظر درویش چنان ظاهر است که بر کف دست بیضه مرغ فرمود از زبان گنجشکی شنیدم که گفت می
فرد یک لحظه عنایات تو ای بنده نواز * بهتر ز هزار سال تسبیح و نماز * فرمود که اگر مرید را مشاغل
که عاقبت کار مرید چیست او را دست دادن حرام باشد فرمود تا آن زمان که مرید پیش پیر نشسته است
هیچ مشغولی بالاتر از مشاهده پیر نیست فرمود درویش را امانت کسی قبول نباید کرد و ضمان کسی را
و گواهی خود در قباله نباید نوشت فرمود چون مسافری بمقیم رسد او را باید که آب گرم پیش مسافر آرد
یکی آب گرم جهت دست و رو شستن و دوم شوربای گرم فرمود نیکو اندکی که در سیاه آن خرچ شود فرمود

درویشی آنست که هرچه در دست داری بدهی و هرچه در سر داری بنهی فرمود قبول یکی قبول همه باشد و رد یکی رد همه فرمود هر که یافت از دل یافت و هر که افتاد از دل افتاد فرمود دل بطریق ظرفیت تا آنزمان که ظرف خالیست از هوا پرست چون ظرف چیزی پر شود از هوا خالی گردد همچنین دل از هوای دنیا پرست چون محبت در آید از هوا خالی گردد و به محبت حق پر گردد فرمود ذره آتش محبت خرمنهای معاصی را بسوزد فرمود درویش را باید که صبر نماید اگر نتواند تصبر کند فرمود مردان خدا از سر جان برخیزند چه مرد باشد که از سر نانی نتواند برخاست فرمود اَلسَّمَاعُ دَمْعَةٌ وَفِكْرَةٌ وَالْبَاقِي فِتْنَةٌ فرمود یاد میدارم شمس الدین نام برادرزاده امیر حسن سنجری مرد سخت مشغول و مستغرق بود این بیت میخواند فرمود شعر ندارم سر گفتگوی کسی ۝ مرا گفتگوییست با خود بسی ۝ همین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و بستان مرد است یعنی هرگاه مرد از مشغولی ملول شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ملول شدی با ام المومنین عائشه رضی الله عنها نشستی فرمودی کَلِّمِينِي يَا حُمَيْرَا فرمود درخت خود در آفتاب می ایستد و دیگران را سایه میکند و هیزم خود را میسوزد تا دیگران را راحت رساند وقتی ایام برشگال بود در صحن خانقاه و دیوارها سبزه بر آمده بود فرمود سبب این آنست که این گیاه سبز میکند و اینجا در سجده است تا آنکه همچنان خشک نشود و می دمد فرمود هر کسی را دهن است که از ان میخورد و نباتات از آن جا که در زمین است آب میخورد و قوت نشو و نما می یابد پس رو و دهان جانب است که همیشه در زمین فرو میباشد اکنون اگر نماز و سجده کنند باری همچنین این چه نماز و سجده است که ما میکنیم وقتی مولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این بیچاره میخواهد که ترک اوراد و نوافل گیرد و شیخ فرمود چه گفت من قرآن تلاوت میکردم بر آیه رسیدم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا بحکم این آیه

بنده میکند برای نفس خود میکند و من برای نفس کننده خود عمل نخواهم کرد شیخ تبسم کرد و فرمود فرمان
اینچنین است باید کرد بعده فرمود حضرت عزت در کلام مجید پیغمبر را میفرماید وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ این امر
لاجل است حضرت عزت بکمال کرم خود میفرماید برای پروردگار خویش صبر کن بعده فرمود هرچه بدست
و زبان تعلق دارد عملست و هرچه بدل تعلق دارد عمل نیست این اشتغال باشد است دره
بهیچ جارحه تعلق ندارد و لهذا گفته است که اَلصَّوْمُ لِيْ وَاَنَا اَجْزِيْ بِهٖ و در حدیث آمده است
مَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا اَظْهَرَ لَهٗ يَنَابِيْعَ الْحِكْمَةِ فِي الْقَلْبِ خلاص به تعلق دارد
اخلاص باشد گفت بگفت من صلی الله اگر کسی گوید قُلْ اِنَّ صَلَاتِيْ وَنُسُكِيْ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ
فرموده است جواب این است لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ مولانا وجیه الدین کلاکهری گفت شنیدم که
اگر تو با سی عیب جوئی بی یار مانی و نیز مولانا یوسف گفتی هرچند قلع عیوب نفس میکنیم عیوب دیگر
سر بر میزنند بعده فرمود این کمال مرد است که چون مرد بکمال رسد او را به نقصان خود نظر افتد
فرمود وقتی درویشی از کوی میگذشت چنگ مینواختند درویش بایستاد و گفت ای چنگ اگر تو بدانی
که چه میگوئی تار تار تو بگسلد در حال همه تارهای چنگ بگسست او را پرسیدند که از چنگ چه آواز بر می آید
گفت از یکبار او یا رحمن و از بار دیگر یا رحیم از اینجا فرمود بعضی مردمان قرآن میخوانند و خبر ندارند
که چه میخوانند رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْاٰنِ وَالْقُرْاٰنُ يَلْعَنُهٗ وقتی کاکا سعد بخت خادم شیخ مغز بادام
و نبات پیش آورده اند که اندک تناول بکند فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کاکا بطریق طیبت
که با شیخ داشت گفت وقتی بود که نان جو و لوبیا آرزو میخوردید اکنون مغز بادام و نبات خوش
نمی آید فرمود من دروغ نمیگویم آن لذت و حلاوت که از نان جو و لوبیا می یافتیم امروز در مغز بادام

و نبات نمی یابم صاحب بقیة الغرائب از برادر شیخ حمادی می آرد که روزی بخدمت شیخ حاضر بودم
کیفیت رسیدن سلطان محمد تغلقشاه که قصد کن کرده بود پرسیدم گفتند که درو بار رسیده چون رسم
آنجناب بود که از ملاقات اہل دنیا تنگ می آمد و در آن ایام صاحب فراش بود بر زبان مبارک راند
از خدا تعالی خواسته ام که با او ملاقات نشود چون سلطان در دولت آباد رسید خواست بملاقات شیخ بیاید
روز جمعه سلطان در مسجد جامع قطبی نماز جمعه ادا کرد بوقت سواری گفت سمت خانه شیخ روید ملک
مبارک پسر امیر خسرو بتعجیل بخدمت شیخ آمد و گفت سلطان بجهت ملاقات می آید تا آن زمان سلطان
با کوکبه سلطنت نزدیک تکیه شیخ رسیده بود چنانچه صدای دار و گیر بخانه شیخ میرسید شیخ فرمود
بالشت خواهیم تا بیاید بوقت حق تعالی در دل سلطان چیزی انداخت که عنان گردانید و طرف
دیگر رفت چون ماهی که در دشت بکفایت رسید سلطان محمد سه هزار تنکه با ملک نایب باربک ثانیاً
هر روز شاه بخدمت شیخ فرستاد شیخ کاکا سعد بخدمت را فرمود که آنچه موجود داری بیار بیست تنکه موجود
بود فرمود این را ضم کرده ببر و هم تقسیم کن هنوز ملک نایب نشسته بود که تمام سیم را قسمت کردند چنانچه
اعنی مولف اسم و چه قسمت رسید شیخ بجهت سلطان مصلی او خرما فرستاد و ملک نایب را فرمود این
ابیات بشنو نظم مردان درود که گشته باشد ∴ زن آن بود که رشته باشد ∴ خیرت که برای خود
پشت آرند ∴ هم کرده تو به پشت آرند ∴ نقلیست زنی را صداع سخت عارض شد بخدمت شیخ آمده
گفته فرستاد که این سر را بشکنید یا به کنید شیخ تبسم کرده فرمود تا سر او نمی شکند در همین نزدیکی
آن زن زیر بام خانه نشسته بود سنگی از بام بروان افتاد و سر او شکست خون بسیار آمد و صداع
زایل شد صاحب غریب الکرامات گوید راقم اینجا از شهر بنگلی طرف حضرت دہلی روان شنیده ام

وافر السعادت و کاکا سعد نجیب بی اذن شیخ اسباب سفر مهیا ساخت و بموقف عرض رسانید که جهت
روان شدن دهلی الحاح بسیار کرد شیخ بمقامی که مرقد مطهر است اشاره کرد و فرمود ازینجا رفتنی
نیستم و شیخ در پایان ایام زندگی تا سه سال صاحب فراش بود و گاه گاه بنالید روزی یاری از یاران فرمودند
که نالیدن من از زحمت است اگر یکساعت از ذکر حق باز میمانم می نالم و نیز در اواخر ایام عمر روزی
یاران را طلبیده وصیت نمود و تسبیح سلطان المشائخ را طلبیده پیش نهاد و دستار در گردن مبارک
خود انداخت و گفتن گرفت مسلمانم و امت رسولم و مرید شیخم اگر نیکو نبوده ام و بنیکو بسته ام انصاف
خود را هم خود میدهم و روی مبارک بر زمین آورده با تسبیح تجدید بیعت میکرد و دیگر بیست و تاریخ
وفاتش گفته اند نظم اربعا بود و یازده ز صفر * هفتصد و سی و هشت بود ز سال * که ندا آمد
از سرادق قدس * بسوی شیخ ما تعال تعال * مرقد منورش در وسط حصار روضه متبرکه واقع
شده محرر اوراق در سنه ۱۱۵۱ احد و خمسین و مایه و الف بزیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و کرامةً
فائز شد و در حین مراجعت ازین سفر برکت اثر در عشره آخر ذی القعده سنه ۱۱۵۲ اثنین و خمسین
و مائه و الف وارد روضه مقدسه گردید و بزیارت خفتگان این مکان بهشت نشان گلهای
فیض بدامن دل برچید و این اول مرتبه است و بعد ازین در مدت اقامت این دیار که رشته
اوقات در محروسه اورنگ آباد بسر رفت بکرات با حصول تحصیل این سعادت دست داد شیخ
منتجب الدین زر زری زر بخش قدس سره برادر شیخ برهان الدین غریب و از
مشاهیر اولیاء دکن است ذکر او در ملاحق شیخ برهان الدین غریب قلیل تقریباً واقع شده
و در سیر الاولیاء و نفائس آن بنظر در نیامد اما متاخرین برخی از احوال گزارش نموده اند والعهدة

عَلَیْہِم قول اشہر آنست کہ او برادر خرد شیخ برہان الدین غریب و مرید سلطان المشایخ است

اما صاحب معارج الولایت نوشتہ کہ او برادر کلان شیخ برہان الدین و مرید شیخ فرید گنجشکر است

و این ابیات نظم خود در مدح انجناب درج کردہ نظم منتجب شیخ زرزری زربخش است اگرچہ شفیق کلان بود ولی شمارہ

از مریدان خواجہ گنجشکر | کرد اول بدو بگیر قرار
شد از ان نام زرزری زربخش | بیمودش براہ خیر نثار
خواجہ برہان مسعی کن آید | زندہ زو گشت سنت آثار

خلعت زر ز غیب می آید | در صباح و رواح لیل و نہار
رخت این زرنگار چون بربست | شجر امید سوی داد قرار
شد مخصوص از شاہی عبدی | کی تواند کرد وصف تکرار

و نیز صاحب معارج الولایت می نویسد کہ چون مجاہدہ و ریاضت بکمال رساند و بمرتبہ محبوبی و صعود یافت او را دو خلعت زرین بوقت صبح و شام از عالم غیب فرود آمدی آنرا بمصارف فقرا صرف کردی و خود استعمال نمودی از ہمین جہت باین اسم مشہور گشت و در تاریخ فرشتہ می گوید کہ ہر شب بعد نماز تہجد درج زرین از غیب آمدی شاہ آنرا علی الصباح فروختہ صرف درویشان نمودی از ان سبب مشہور بزربخش گشت انتہی موسی خان جرأت گوید آنچہ از مرکہ در راہ خدا زر بمحتاجان رساند زربخش است شیخ حماد کاشانی در احسن الاقوال می آرد کہ شیخ برہان الدین غریب فرمود وقتی مولانا منتجب الدین طعام پیش دعاگو آورد گفتم مرا امروز صوم است گفت افطار باید کرد صوم بتو اگر فرق قبول نکردم بہا در انداز مسجد منت شیخ الاسلام نظام الدین رفتم شیخ فرمود پیش فلان طعام بیار در نظر شیخ افطار کردم چون از آنجا بازگشتم خواستم کہ نماز دیگر را بجماعت گزاریم او میگفت من گزاردہ ام بضرورت نماز دیگر بی جماعت گزاردہ شد و از شومی آنکہ فرمان مولانا منتجب الدین رد کردم ہم صوم از دست رفت و ہم جماعت شیخ رکن الدین کاشانی در نفایس الانفاس نقل میکند

که شیخ برهان الدین فرمود برادر مولانا منتجب الدین یاری داشت او را سیدی گفتندی مردی نقشبند اج
بود آن زمان که در راه رفتی هر که پیش آمدی از جنس لشکری و دانشمند و سپهدار هیچکس را سلام نکردی اما
اگر دیوانهٔ ژنده پوشی گرد آلودی را دیدی در پا افتادی و او را تعظیم کردی فرمود این ما را تعظیم
تعظیم کردن کاریست عظیم انتهی شیخ منتجب الدین هفتم شهر ربیع الاول سنه ۹ تسع و سبعمائه نحبه
قدس الله سره رفت مرقد پاکش بیرون حصار روضهٔ مقدسه در ایام عرس او مردم نزدیک و از
دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهد و اجتماعی که در عرس او میشود در اعراس
مشایخ دیگر ازین بقعه کمتر دست میدهد رحمة الله تعالی نجم الدین امیر حسن بن علای
سنجری الدهلوی قدس سره سنجر بفتح سین مهمله و کسر آن و سکون جیم و در آخر زای معجمه منسوب بسنجر
معرب سنگر و سنجر و سجستان عبارت از سیستان هند آمده مسقط الراس امیر حسن هند است
و او از خواص مریدان سلطان المشایخ است متخلق باخلاق صوفیهٔ صافیه و متحلی بصفات
رضیه و شمائل سنیه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن نظری و عنایتی خاص بود و در فضلای
عصر عزتی و مکانتی دیگر داشت ابتدای توبهٔ او چنین نوشته اند که روزی سلطان المشایخ را
گذر بر منزلی که امیر حسن در آنجا با جمعی بخمر نشاط چیده بود افتاد چون چشم امیر حسن بر جمال
سلطان المشایخ افتاد این دو بیت بخواند نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم ۞ اینکه صحبت را
اثر باشد کجاست  زهد پیر از دل ما کم نکرد  فسق ما محکمتر از زهد شماست  سلطان المشایخ
فرمود صحبت با حسن نیت اثرها دارد چون وقت انابت رسیده بود توبه کرد و بخدمت
سلطان المشایخ پیوست و درین جا که رسید از جملهٔ باقیات صالحات او این است که فوائد الفواد

و ملفوظات سلطان المشایخ جمع کرد و از بس متانت عبارات و لطافت اشارات
مقبول طبایع خاص و عام افتاد و امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بودی
و این سعادت ابدی نصیب من شدی سخنان او شور آفاق و نمک بر جراحت عشاق ست
سلطان المشایخ را هرگاه ذوق سماع شدی قوالان را میفرمود که شعر امیر حسن بخوانند اهل
او را سعدی هندوستان گویند سلاطین و شاهزادگان آرزومند صحبت او بودند اکثر
قصاید امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن ست عارف جامی قدس سره السامی
فرموده او را در غزل طریقی خاص ست اکثر قافیه های تنگ و ردیفهای غریب بحور خوش آینده
اختیار کرده لاجرم شعر او را حالتی حاصل آمده ست اگرچه در بادی نظر آسان بنماید اما
در گفتن دشوارست و لهذا اشعار او را سهل ممتنع گفته اند ملک الشعرا شیخ فیضی میگفت
امیر حسن آنی دارد که عاشق آن توان شد گو امیر خسرو یوسف زمان باش در لطائف
اشرفی مسطورست که وقتی خواجه را بیماری عارض شد و اغمای مست داد جماعه از فضلا
مثل امیر خسرو و منصور بدیدن او رفتند و گفتند که ما را می شناسید ما کیانیم و آخر گفتند تا
کیانیم امیر حسن هستیم و اکرد و گفت بنده سخن اویم همه فضلا پسندیدند که در چنین وقت ظرافت
از دست نداد و امیر در اواخر عمر در حادثه تخریب دهلی رخت سفر بدولت آباد کشید و همین
جا بقیه زندگانی بآخر رسانید خوابگاهش بیرون حصار روضه متقدسه و تاریخ وفات او بیست
نهم ماه صفرست درین روز و ایضا در پنجشنبه از ماه رجب المرجب هجوم خلائق و حاجت
خواهان بسیار بر مرقد مطهر او میشود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و بین الجمهور چنان مشهورست

که هر شب شیری بزیارت او می آمد و ظاهر اینست که حسن شیر تصحیف حسن شاعر است والله اعلم
شیخ عبد الصمد بن افضل محمد خواهرزادهٔ شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل در اخبار الاصفیا می نویسد که در مقصد
وسی و هفت عرصهٔ زندگانی او پامال خزش فنا شد مخدوم اولیا تاریخ رحلت است انتهی اما درین
تاریخ ارسال که ذکر کرده یکعدد زائد است و من انفاسه القدسیه نظم ای ماه خوبان یکشبی
با خویشتن مهمان کن مرا ٭ وز آفتاب روی خود چون صبح خندان کن مرا ٭ وارم ولی افتاده
آخر خلیل من توئی ٭ بر من فروزان یکدم آتش گلستان کن مرا ٭ در کنج فرقت سالها داود سان
نالیده ام ٭ بر تخت وصلت ای پری یکشب سلیمان کن مرا ٭ از زهد خشک خویشتن هستم بجان اندر قلق
زان می که چشمت مست شد امروز غلطان کن مرا ٭ گه نازگاه عربده چندین چه زارم می کشی
لب بر لب من نه و جان کندن آسان کن مرا ٭ مسکین حسن میگوید این وقت عشاق تو چو پیش
گر من ز ایشان نیستم در کار ایشان کن مرا ٭ سید یوسف بن علی بن محمد الحسینی
الدهلوی الدولت آبادی المشهور بسید راجا و درین زمان مشهور براجو قتال والد بزرگوار حضرت سید محمد
گیسو دراز است قدس الله اسرارهم در جوامع الکلم از حضرت سید آورده که فرمودند روزی والد من در مسجد
گوشه گرفته نماز اشراق میخواندند متصلی و نویسنده که خود را از متعلمان شمرده و در سماع بحثی میکردند والدم
بعد فراغ نماز گفت مولانا بشنو من در نماز بودم هرچه شما گفتید معلوم کردم اگر بگوئید باز گردانم
اما چون در سماع با شما خیر چیزی که مطلوبست هیچ در خاطر نمی آید و از ما عداشتهٔ خبری نباشد انتهی
دیوان راجا باو منسوب است این دو بیت از انجاست نظم روی که دیده ام من اندر عیان نگنجد ٭
حسن و جمال آن رو اندر جهان نگنجد ٭ پرواز مرغ قدسی چه لامکان نشانه ٭ ان مرغ لامکانی اندر مکان نگنجد

وسید یوسف نیز در هنگامهٔ برهم زنی دهلی بدولت آباد تشریف آورد و پنجم ماه شوال سنه ۷۳۱ احدی
وثلثین وسبعمائه داعی حق را لبیک اجابت گفت مرقد مشهورش بیرون حصار روضهٔ مقدس واقع شده مزار
متبرکه و بتقریب شیخ یوسف برخی از احوال فرزند ارجمند او حضرت سید محمد گیسو دراز قدس الله اسرارهم
مناسب بلکه واجب دیده شد از راه تیمن و تبرک اگرچه خواجگان ایشان نیست وقصه سید محمد ملقب بگیسو دراز
قدس سره از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و مشاهیر اولیا است ولادت او چهارم رجب المرجب ۷۲۱
احدی و عشرین و سبعمائه نسبتش به بیست و دو واسطه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میرسد در عمر
چهار سالگی در واقعه جلاء دهلی همراه پدر بزرگوار نقل بدولت آباد کرد و در صغر سن بتعلیم مشغول شد
و بیشتر در خدمت جد خود و جد پدر او هر دو مرید سلطان المشایخ بودند فضائل و مناقب سلطان
المشایخ اکثر از زبان ایشان گوش کرد اما سلطان المشایخ ازین عالم رحلت کرده بود ناچار وعقیده
ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفه راستین و وارث ولایت سلطان المشایخ بود قدس
الله اسرارهما در خاطر انداخت و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا دهلی مسافتی بعید است چگونه توان
رسید ناگاه والدهٔ ماجده حضرت سید بتقریبی عازم دهلی شد حضرت سید همراه والده متوجه دهلی گردید
شرف خدمت نصیر الدین محمود دریافت و در عمر شانزده سالگی در یازدهم رجب ۷۳۶ ست و ثلثین و سبعمائه بارادت
و الاسعادت اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در وادی ریاضت و مجاهده گذاشت
و بکسب علم رسمی هم اشتغال داشت برخی نزد سید شرف الدین کیتلی و بعضی پیش مولانا تاج الدین بهادر
اما بیشتر بخدمت قاضی عبدالمقتدر بن قاضی رکن الدین الشریحی الکندی تلمذ نمود و کتب تحصیلی را
بترتیب عبور کرد و بعد ازان بکلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را بنهایت وصول رسانید

چون واقعات خود پیش نصیر الدین منکبر از پیش شیخ سیف موده بعد هفتاد سال کودکی مرا از بنده شنیده
هست واقعات سابق را یاد داده‌ام بنده یکی از مریدان حضرت سید قدس سره محمد علی سامانی کتابی
جمع کرده مسمی به سیر محمدی در احوال حضرت سید و خلفا و مریدان ایشان در آنجا می‌نویسد که چون
ملک حاجی برادر خاله‌زاده خود مولانا علاء الدین اندپتی را برای ارادت شیخ نصیر الدین آورده
شیخ او را مرید گرفت و فرمود ای ملک زاده ترا با من صحبت ممکن نیست در حین گفتن و شنودن
متواتر صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین در اندیشه رفت شیخ بار دیگر همین کلمه
اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید گیسو دراز دارد مولانا آرزو نام حضرت
سید را نمی‌دانست و گیسوهای حضرت سید بغایت دراز بودند از آن رو سید را چون در سماع می‌آمد
بر زمین می‌رسید شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گیسو دراز با ملک زاده را در صحبت خود نگاه دار و آنچه
تلقین کرده‌ام این را نیز نصیب رسان آن وقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند
و مولانا علاء الدین انصاری اندپتی از مشاهیر مشایخ دکن بود و مقام آن در آنجا ستوده و آن شیخ
و قبره بیرون شهر به مسافت دوازده کروه سمت مغرب از گلبرگه مرقد مولانا در آنجا گنبد
عمارات عالیه دارد نیز زیارتگاه خلائق است راقم الحروف در سفر گلبرگه به زیارت خاک پاک
مولانا مستفیض گشته است الحاصل [illegible] نظر است [illegible] سبب لقب حضرت سید گیسو دراز
آنست که ذکر کرده شیخ عبد الحق دهلوی [illegible] شهرت [illegible] و این لقب آنچه
[illegible] نوشته است که روزی سید با جمعی دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته
بودند [illegible] گیسوی سید [illegible] در پایه پالکی بند شده و از رعایت

ادب و استغراق محبت شیخ سجده کردن گیسو مقید نشد و همراهان ضعفی که واقع شد مسافت بعیده قطع
کرد بعد ازان که شیخ بر این معنی اطلاع یافت خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صفت او آفرینها
کرد و این بیت فرمود ؎ هر که مرید سید گیسو دراز شد ؛ واﷲ خلاف نیست که او عشقباز شد
و جمهور مردم دکن حضرت سید را بنده نواز خوانند و گویا مرزا صاحب این بیت را برای آنحضرت گفت
گردن از بندگی عشق بکش چون یوسف     که سلسله بنده نوازی دارد ؛ و شیخ نصیر الدین
محمود در مرض اخیر حضرت سید را خلافت ارزانی فرمود و در روز سوم از رحلت شیخ حضرت سید بسجاده نشست
و طالبان راه مولا دلالت نمود و چون سن شریف از چهل تجاوز کرد بتکلیف والده ماجده
بتاهل اختیار پرداخت و چون عمر گرامی بهشتاد رسید در حادثه امیر تیمور بهجرت از وطن مالوف
کرد و هفتم شهر ربیع الآخر سنه ۸۰۱ هجری تمامه از دهلی بر آمده و در هر شهر و مکان که میرسید حکام
اکابر آنجا همه مراسم استقبال و لوازم مهمانداری تقدیم رسانیدند و خلقی کثیر در اثنا راه شرف بیعت
اندوختند و در اواخر سال مذکور پرتو وصول بسر زمین گجرات انداخت و چندی آن جا را بانوار
برکات منور ساخت و حکام خاص و عام آنجا همه در مقام اعتقاد و انقیاد بودند بعد ازان قصد
دولت آباد کرد سلطان فیروز شاه بهمنی خبر یافت که سید عالی مقام از جانب گجرات بدکن تشریف
می آرد بعضد الملک حاکم دولت آباد نوشت که از جانب ما نیازی گزرانی چون سید دولت آباد را
بمقدم گرامی مشرف ساخت عضد الملک سعادت ملازمت دریافت و از جانب سلطان تحفه
گزرانید حضرت سید بزیارت والد ماجد پرداخت و در سنه ۸۱۵ خمسه عشر و ثمانمائه عازم گلبرگه
گردید سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مقدم عزیز بود ازین بشارت شادمان گشته

از فیروزآباد که شهری نو بنا کرده دار الملک خود قرار داده بود بگلبرگه آمد و جمیع اولاد و امراء
ارکان دولت را باستقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام بشهر در آورد و التماس کرد که این شهر را
بتوطن خود رونق بخشند حضرت سید ملتمس او را اجابت نموده سکونت آنجا اختیار کرد سلطان فیروز شاه
عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول حکمت طبعی و نظری مهارتی تمام داشت و بخدمت میر
فضل الله انجو شاگرد رشید علامه تفتازانی این همه کسب فضائل نموده و در هفته روز شنبه و دو شنبه
و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره در هیئت و اقلیدس در هندسه و شرح
مقاصد در علم کلام و مطول در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد رصد بندد
و حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی باتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنابر
بعضی امور که یکی از انجمله فوت حکیم حسن علی بود کار رصد نا تمام ماند چون سلطان فیروز شاه حکیم
منش بود حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه نه نمود اما احمد خان برادر
سلطان فیروز شاه بخلاف برادر اعتقاد تمام پیدا کرده خانقاهی بنا ساخت و اکثر اوقات در
مجلس شریفش حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هر گاه سماع میشنید حاضر گشته درویشان
خانقاه را بانواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در سنه ثمان عشر و ثمانمائة
فرزند کلان خود حسن خان را که شاهزادهٔ عیاش خفیف العقل بود ولیعهد گردانید و از عظمای روزگار
بیعت او گرفته نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعای خیر کرده فاتحه بخوانند حضرت
سید جواب داد که چون شما او را بادشاهی داده اید بدعا و فاتحهٔ فقیر چه حاجت سلطان فیروز شاه
دیگر باره کسان فرستاده و الحاح و ابرام نمود حضرت سید گفت کار فرمایان قضا و قدر تاج سلطنت

بعد از تو برادرت احمد خان نامزد کرده اند کوشش نمودن برای گیری بنیاد است
سلطان ازین سخن متألم گشته آثار رنجش ظاهر ساخت پیغام داد که خانقاه بقلعه نزدیک است
ازدحام خلق میشود از شهر بیرون باید رفت حضرت سید لاعلاج با اهل و عیال از آنجا بیرون آمده
در کنار شهر جائیکه الان مرقد منور اوست طرح اقامت ریخت معتقدان هجوم آورده خانه
در کمال تکلف جهت او ترتیب دادند و در سنه ۸۲۵ خمس و عشرین وثمانمائه احمد خان سلطنت را
از فیروز شاه انتزاع نموده بطریقیکه محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان گزارش نموده اند احمد خان
پنجم شوال سال مسطور بر اورنگ جهانبانی نشست و خود را سلطان احمد شاه خواند و بواسطه کرامتها
که در حق خود مشاهده کرد حضرت سید را عزت بسیار بجا آورده حلقه ارادت در آمد و چندین قریه
و پرگنات از گلبرگه نیاز کرد تا این زمان که سلطنت تیموریه است اکثر قریات و پرگنات را تحت
اولاد او متصرف اند و بر طبق اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ خلایق دکن بجناب او رجوع آوردند
و سده سنیه را کعبه حاجات ساختند کافه مردم دکن اعتقاد عظمی بحضرت سید دارند بحدیکه شخصی
از اهل دکن پرسید که رسول الله بزرگتر است یا سید محمد گیسو دراز جواب داد که محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اگرچه پیغمبر خداست اما سبحان الله مخدوم سید محمد گیسو دراز چیزی دیگر است حضرت
سید بیشتر بصوم دوام میگذرانید وقت چاشت و بعد از نماز ظهر درس میگفت و بیشتر درس
علم تفسیر حدیث و سلوک میگفت و گاهی علم کلام و فقه در سنه ست وثمانمائه مولانا علاء الدین
گوالیاری برای ملاقات حضرت سید بگلبرگه آمد و تمهید عین القضات و فصوص گذرانید و خواست
که سوانح گذراند باین تقریب حضرت سید فرمود که من در دهلی سوانح را سبق گفتن آغاز کردم

شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا غایت کتاب من بگریست تو هیچ ابی که
سبق گوئی گفتم شما پیش مردان نام بگرستید مردان از وچگونه گذرند شیخ گفت آری نگذرند
اما منتصب پایه جنید عقب این شش ماه مراتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم استاده میخندید و گفت
مشقت دیدی ساکت شدم شیخ فرمود اکنون سبق بگوی فرمود وقتی از کنبایت بشهر مهیم فهم
امساک باران بود مواشی بسیار در معرض تلف در آمده جانوران میمیرد و ذراعی شاخی نشسته
میگفت اللهم یا واسع المغفرة وسعت علینا رزقنا بفضلک یا رحیم یا وهاب یا کریم
یا تواب مستجاب یا ذم کاهل زمین امسیتی سیراب ست و زراعات را از فراخی رزق و نعمت لقمه بسیار
زیادت شد و نشنیم که لطفه وقهره لطف فرمود فتح کار من بیشتر از تلاوت قران و سماع بود
فرمود ذکر بسیار گویند تا در دل افتد و چون دل ذاکر شود زبان را باز دارید که الذکر باللسان
لقلقة وچون سیر در ذکر آید دل را باز دارید که الذکر بالقلب وسوسة والذکر بالسر معاینه
ومی باید که ربط بر دل بقوت زند با محافظت دم چنانکه دل ریگذار آید و دهان بگشاید و چون شیخ
شد مقصود حاصل گشت که لا هجرة بعد الفتح تصانیف حضرت سید ملتقط تفسیر قرآن بطور
سلوک تفسیری دیگر بطریق کشاف پنج جزو حواشی کشاف شرح مشارق بطور سلوک ترجمه مشارق
معارف شرح عوارف ترجمه عوارف شرح تعرف شرح فصوص شرح آداب المریدین عربی فارسی
شرح تمهیدات عین القضاة وغیرها در سواد گلبرگه تالاب است از حضرت سید نقل میکنند که هر
کسیکه درین تالاب غسل کند سعید میشود یعنی نیکبخت و از گناهان پاک میگردد اما عوام ساده لوح گویند
که حضرت سید فرمود کسیکه درین تالاب غسل میکند سید میشود و به نیت تحصیل سیادت غسلها بجای میآرند

انتقال حضرت روز دوشنبه وقت چاشت شانزدهم ذیقعده سنه ۸۲۵ خمس و عشرین و ثمانمائه
واقع شد و در گلبرگه مدفون است سلطان احمد شاه بهمنی گنبد رفیع الشانی بر مرقد شریف بنا کرده
مؤلف اوراق غره صفر سنه ۱۱۰۲ اثنین و مایه و الف بگلبرگه رسید و بزیارت مزار فائض الانوار فراوان
فیوضات حاصل نمود مولانا فریدالدین ادیب قدس سره سر حلقه خلفای شیخ برهان الدین
غریب است چون سیزده روز قبل از انتقال شیخ برحمت حق پیوست شهرت نیافت هم از عهد
طفولیت از حرکات و سکنات او امارات سعادت معاینه میشد از و منقول است که پانزده ساله
بودم که با حال خود در جمعی نشستم که آنجا سماع بود و در آن جمع شیخ ما هم تشریف داشت حال من را
در پای شیخ انداخت در دل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب ولایت است مرا نعمت قلت طعام
حاصل آید چون از آن جمع بازگشتم حق تعالی حب نیابد در دل من سر کرد و قلت طعام به نشانه رسید
که در روز یکتائی نان بحیله میتوانستم خورد و در سیزده سالگی بشرف ارادت سعادت اندوختم مولانا
آمدند که ارادت آورد شیخ فرمود این جوان در نظر من بطریقی آمده است که مریدی بسال پنجاه بیست
پیر بوده باشد و هم شیخ در حق او فرمود خط تو با خط استاد برابر شده است وقتی دیگر بزبان آورد
هر نعمت ظاهری و باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت ما چه آوردی
گوئیم فرید را آورده ام از قاضی فریدالدین ادیب منقول است که گفت روزی پیش مولانا فریدالدین
ادیب رفتم دیدم تنهاست و گریه میکند بعد از آن سکون آمد عرض کردم که موجب گریه چه بود فرمود شنیده ام
فرمان شیخ شده است که بعد از وفات بر جای شیخ بنشینم چگونه دلی باشد که از هره که بر جای شیخ
توان نشست از خدای خواسته ام که پیش از شیخ ازین عالم بروم آخر همچنان شد و سیزده روز قبل از

از وفات شیخ بیست و نهم محرم الحرام سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بریاض رضوان خرامید قبر شریفش
بیرون حریم مقبره شیخ منتجب الدین زر زری بخش جانب غرب رحمة الله تعالی خواجه حسین قدس سره
مولد او شیراز پدرش سید محمود از اولیای کبار بود مرقدش شیراز از دو پسر والا گهر بوجود آمد خواجه حسین
و خواجه عمر قدس الله سرهما خواجه حسین از آنجا بدکن آمد و بکمال ثروت بسر برد و چون مولانا زین الدین داود
فرزند ارجمند خواجه حسین را اشتیاق فرزند در حرکت آورد و با برادر و همه اهل و عیال رخت سفر بهندوستان
کشید و در حضرت دهلی با پسر ملاقات نمود و در حادثه تکلیف ساکنان دهلی بدکن با اهل و عیال
بدولت آباد آمد و عنقریب متوجه دار البقا گردید قبر هر دو برادر یعنی خواجه حسین و خواجه عمر بالای کوه
روضه مقدسه خارج از حصار در یک گنبد واقع شده مزار متبرک است و گویند هر دو برادر از
مریدان سلطان المشایخ نظام الدین اند شیخ زین الدین داود بن خواجه حسین بن السید محمود
الشیرازی قدس الله اسرارهم حسب صاحب سجاده شیخ برهان الدین غریب از عظمای اولیای کبار این طائفه
عالیه است صاحب کرامات ظاهره و علامات باهره و مجمع البحرین علوم ظاهری و باطنی ولادت با
سعادت او در چهار دهم سنه احدی و سبعمائه در شیراز واقع شده مادرش در صغر سن وفات یافت والد
ماجد در کنار شفقت پرورش کرد تا توفیق او را در اوائل سن بزیارت حرمین شریفین کشید
و باین سعادت عظمی فائز گشت از آنجا که در پرده تقدیر نسخ باب و تکلیف توجه شیخ برهان الدین غریب
قدس سره مخفوظ بود از دیار عرب بهندوستان آورد نخست دار الخلافه دهلی وارد گردید کلام الله را
در فرصت قلیل یاد گرفت و کمر تحصیل فضائل بربست و از علمای فحول دار الخلافه دهلی لاسیما
مولانا کمال الدین سامانه کسب علوم نمود و باعلی مدارج فضیلت بر آمد و حسینی که سلطان محمد تغلق

موطنان دہلی را بدولت آباد روان کرد مولانا کمال الدین سامانہ و شیخ زین الدین نیز بدولت آباد
تشریف ارزانی فرمودند دران ایام شیخ زین الدین در آرزوی علما بسر میبرد و ہموارہ بتدریس
علوم و تقدیم عبادت حی قیوم می پرداخت و در ورع و تقوی جد و جہد تمام داشت و از مشایخ
صوفیہ بکلی محنت و محترز می نشست شیخ برہان الدین در عہد کوس مشیخت میزد و غلغلہ سرود
و سماع او بملاء اعلی رسیدہ بود و شیخ زین الدین از استماع این اخبار مستنفر می بود و زبان
از طعن میکشود تا آنکہ مشکلات چند از علوم بر سبیل امتحان بخدمت شیخ برہان الدین نوشت و
اجوبہ شافیہ یافت و انکار باعتقاد مبدل گردید در سنہ ست و ثلثین و سبعمائہ برفاقت مولانا
رکن الدین عماد کاشانی مولف نفایس الانفاس بخدمت شیخ برہان الدین دریافت و دست
انابت بشیخ داد وقت بیعت فرمود ای فرزند مرید شایستہ گیری روزیکہ نظام الحق و الدین
مولانا حسام را بارادت مشرف ساخت فرمود و تکمیل مرید کوشی نہ و تکمیل شیخ زین الدین در
خدمت شیخ مرصاد العباد را گذرانید و ریاضت شاقہ کشید و در اندک فرصت منازل سلوک طے
کرد منتہای معارج صعود نمود و بتاریخ بیستم شہر ربیع الآخر روز عرس سلطان المشایخ قدس سرہ
سنہ سبع و ثلثین و سبعمائہ بعطاء خرقہ خلافت ممتاز گشت بعد سہ روز از رحلت شیخ بمحضر اکابر
و اصاغر مطابق وصیت بسجادہ خلافت نشست و مقتدای عصر و مرجع خاص و عام گردید و
طریقہ پیر خود و حفظ زندگانی کرد و چنانکہ امرای دولت آباد از سلطان محمد یاغی و در زبدہ اسمعیل مخ را
بسلطنت برداشتند سلطان محمد از دہلی برآمد دفعہ این فتنہ بدولت آباد آمد سلطان اکثر متوطنان
دولت آباد را ہمراہ یکی از امرا بجانب دہلی روان ساخت و شیخ زین الدین ہم این سلوک شید

آورد امیر حسن صاحب هدایة القلوب گوید آدینه ماه ذی الحجه سنه سبع و اربعین و سبعمائة بندگی مخدوم
بسلامت دهلی بمصاحبت لشکر سلطان محمد روان شده بودند کمینه و چند یار دیگر تا حد ایلوره بهمراهی
رفتم انتهی و بعد وصول دهلی مزارات با برکات آنجا را زیارت کرد و شیخ نصیر الدین محمود و دیگر
خلفای سلطان المشایخ و اکابر دهلی را ملاقات نمود و فیضها برگرفت و خلق کثیر در حلقهٔ ارادت
در آمد از آنجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی دار الخلافة دهلی که از اسباط شیخ شهاب الدین
سهروردی بود و مولانا نور الدین امام شیخ درباره او فرمود نور کاشفی الدارین و احد چند
جزو کلام الله را بخدمت شیخ تصحیح قرأت نمود و بامامت نماز مامور گشت ارشاد المریدین تصنیف
اوست راقم الحروف آنرا مطالعه کرده کتابیست لطیف متضمن مطالب عالیه و مقاصد عالیه طالبانرا
باید که این کتاب را با خود نگاه دارند و بران کاربند شوند منقولست که روز دوشنبه سلخ شهر
ربیع الاول سنه تسع و اربعین و سبعمائة شیخ فرمود که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله
بروح پر فتوح سلطان المشایخ میکنم و هر بامداد و بعد ادای صلوة فجر پایان روضه مقدسه مشغول
میباشم امروز بعنایت رب العالمین جل شانه و دستگیری شیخ الاسلام برهان الدین که مرا باین
درگاه تفویض فرموده اند فضل و کرم مشاهده کردم این بیت از مرقد مطهر سلطان المشایخ استماع
نمودم فرد بیا ای حسن خود که جانم از تو آسوده است ٭ تو حسن منی افزودی خدا هست بیفزا
آخر الامر سلطان محمد از ٹهٹه درباره شیخ نوشت که ما ایشانرا مختار کردیم اگر خواهند به دهلی
قامت ورزند و اگر خواهند بحرمین محترمین زادهما الله تعالی تشریف برند زاد راحله مهیا
کرده بشود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد عنقریب بنواحی ٹهٹه فوت کرد سلطان

فیروز بر تخت فرمانروائی نشست و به جناح استعجال سایه وصول بر ساحت دهلی افگند و هژدهم
ماه صفر یوم الاثنین سنه ثنتین خمسین و سبعمائه شرف خدمت شیخ دریافت و التماس کرد که
دهلی را با اقامت خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خداوند عالم مرا بگذار که بر آستانه خواجه خود بنشینم
شیخ برهان الدین هم رعایت شما درباره من همین است سلطان روز دیگر سامان سفر از
نقد و جنس ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد منور شیخ فرید الدین گنجشکر اراده
اجودهن کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشایخ و اکابر و شاهزادها و امرا
تا حوض شمسی بمشایعت بر آمدند شیخ نصیر الدین محمود بر کنار حوض شمسی مستقبل قبله نشسته دعای فرود
خواند و عمامه از سر فرق شیخ زین الدین برداشته عمامه خود را بسر او گذاشت و بعضی تبرکات از
سلطان المشایخ و از خود تسلیم نموده تودیع پرداخت شیخ زین الدین باجودهن روان
روز دخل شدن اجودهن صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشکر
قدس الله اسرارهم بر طبق بشارت شیخ فرید الدین باستقبال بر آمد با وجود کبرسن که عمر گرامی از
صد متجاوز بود ادب و احترام در اقصی غایت بجا آورد و شیخ زین الدین سه شبانه روز در گنبد
شیخ فرید الدین در بسته مشغول ماند بغیر از اوقات نماز بیرون نمی آمد و در شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد در
عرصه سه روز مجموع دوازده قرآن ختم کرد و قریب یکماه در اجودهن اقامت ورزید وقت رخصت
صاحب سجاده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل مشایعت نمود شیخ زین الدین
در حین معاودت وطن بعزم زیارت خواجه بزرگ معین الدین چشتی سجزی راه اجمیر گرفت و بعد وصول
آن مقام واجب الاحترام یکهفته در روضه متبرکه خلوت گزید در روزی چهار ختم مجموع بیست و هشت قرآن

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بسعادت ارادت مشرف شدند ازینجا
متوجه دکن گردید و بعد از طی مراحل و قطع منازل دولت آباد را بمقدم فیض توام رشک بهشت
برین ساخت درین ایام خلایق آن دیار قاطبه رجوع آوردند و سلاطین و امرا غاشیه عقیدت
بر دوش کشیدند هنگامیکه بهرام خان مازندرانی حاکم دولت آباد بغی ورزید سلطان محمد شاه بهمنی
لشکر کشید و بهرام خان از معرکه رو تافته خود را بسرعت برق و باد بقلعه دولت آباد رسانید
و سلطان یلغار کرده بدو کروهی بدولت آباد رسیده در فکر محاصره شد بهرام خان در
گرداب حیرت افتاده شب لباس را تغیر داده بمنزل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پرسید
که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه برافرازم و اگر امری دیگر سزاوار حال باشد ارشاد شود
تا بدان قیام نمایم شیخ فرمود المستشار مؤتمن آنچه بهبود شما دران است میگویم بقلعه
درآمدن و دربند خود بستن از حزم و عاقبت اندیشی مستبعد است زن و فرزند را همراه
گرفته از اموال و اسباب قطع نظر باید کرد و توقف را مستلزم هلاک دانسته همین ساعت راه گجرات
پیش باید گرفت بهرام خان در منزل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرستاد که جریده بیدرنگ
بیایند تا زیارت کرده از انفاس متبرکه استمداد همت نموده باز بقلعه درآیم متعلقان و ملازمان
او محل اعتماد بودند معامله را فهمیده بسرعت اسپان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
بمنزل شیخ آوردند و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو بتوفیق الله
سلامت شما الحال شما خواهد بود بهرام خان متوجه گجرات شد سلطان محمد شاه بر خبر آگهی یافته
تا سرحد گجرات یلغار نمود و چون بگرد نخجیگان نرسید غضبناک بدولت آباد برگشت و بهمنی با شیخ

زین الدین علاوه بخشش سابق گردید چه پیش ازین در اول سلطنت همه مشایخ حاضر آمده
با سلطان محمد شاه بیعت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرب خمر و ارتکاب مناهی او بیعت نکرد
و گفت سزاوار ریاست خلق کسیست که در حفظ شعائر ملت محمدی کوشیده سرا و علانیه
پیرامون مناهی نگردد و سلطان بعد معاودت از تعاقب بهرام خان صاحب خاص خود را
نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شو و بعد از آن قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را نزد
من بیارید و اگر بیاید بر خلافت من اقرار کند و دستخط ثبت نماید شیخ جواب داد وقتی سیدی
و دانشمندی و مخنثی بدست کفار افتادند رئیس کفار گفت هر که بت را سجده کند او را امان و الا
گردن زنند اول دانشمند را تکلیف کردند دانشمند بر آیهٔ کریمه إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ
عمل کرده و بت را سجده کرد و بعد از آن سید را تکلیف نمودند سید گفت حجتی که دانشمند بیان
کرد حجت من هم هست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جد من است مرا اگر ازو
در سجده بت شنیدیم رسانیدن چون نوبت مخنث رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب ناشایسته گذشت
گذشت نه دانشمندم نه سیدم سرمایه من لا اله الا الله محمد رسول الله نیست اگر این هم
از دست دهم فردا حال من چه باشد اگر سر از تن جدا کنند من بت را سجده کردنی نیستم شیخ
شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مخنث بلکه بدتر از آن مخنثم اگر مجلس تو حاضر شوم
با استخلاف تو اقرار نمایم چون این حرف بسلطان رسید در خشم شده قاضی شهر را فرمود
بگو که در شهر من نباشد شیخ بی توقف مصلی بر دوش انداخته متوجه روضهٔ مقدسهٔ پیر
مرقد شیخ برهان الدین قدس سره مصلی بینداخت و نشست و گفت حالا مرد باید که مرا ازینجا

بجنب باند سلطان از تندی که کرده بود پشیمان گشت و سجده شیخ گفته فرستاد که طرفی نروند بعد از آن شیخ در روضه اقامت کرد و کرتی دیگر سلطان محمد بدست خود این بیت نوشته مصحوب صدر الشریعت بر شیخ فرستاد ٭ من زان توام تو زان من باش ٭ خوش باشد عشق اتفاقی ٭ شیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ احکام شریعت محمدی بکوشد و شرابخانها از ممالک محروسه براندازد بطریق پدر عمل کند و در حضور خلق شراب نخورد و قضاة و علما و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر حیا جمیل ننمایند از زین الدین فقیر دوست تر کسی نخواهد بود و این رباعی بدست مبارک نوشت

تا من نزنیم بهانه جوئی نکنم   خیره سنگدلی و تنک خوئی نکنم

آنها که بجای من بد بسیا کردند   گر دست رسد بجز نکوئی نکنم

سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بزبان اقدس جاری شد خوشدل گردید حکم فرمود که آنرا در القاب او بیفزایند و بعد از آنکه در آنوقت میان ایشان ملاقات واقع شد و بگلبرگه مراجعت نموده دوکانهای شراب فروشی از جمیع ولایت دور کرده در ترویج شریعت غرا مساعی جمیله مبذول داشت و دزدان و مفسدان دکن که مشهور آفاق بودند و قطع طریق شعار خود ساخته رواحل و قوافل میزدند همگی همت بدفع آنها گماشته بحکام اطراف اشارت فرمود که حدود خود را از دزدان و رهزنان پاک ساخته سرها را بجهت عبرت و مجرائی خدمت روانه درگاه سازند و حکام حسب الامر مساکن دزدان بر آمده در مدت شش هفت ماه اثری از آن طائفه واجب الدفع نگذاشتند و قریب بیست هزار سر

دزد و حرامی بگلبرگه آورده در حوالی شهر از آن سرها چبوتره ها بستند و راهها از دست بد
رهزنان ایمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کارها محض برای خوشنودی خاطر شیخ
زین الدین بظهور میرسانید بر آئینه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح
داشتند لوازم اخلاص و اعتقاد بجای آورد و شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شده همیشه
مکاتبات بلطف تعظیم میکرد و ملک راجه سید سلاطین فاروقیه برهانپور مرید شیخ زین الدین
است و از و خرقه ارادت و اجازت یافت ملک راجه در اوائل حال از پیشگاه فیروزشاه فرمانروای
دهلی بحکومت تهالنیر مضافات خاندیس سرفرازی یافته در سنه اثنین و سبعین و سبعمائه
پایان سر نهاد و حسن تدبیر و شمشیر جهاد سرزمین آن ملک را مطیع و منقاد خود ساخت
و رفته رفته دستگاه سلطنت بهم رسانید و در سنه ۸۰۱ هجری تماشای جهان فانی را وداع نمود
پسر بزرگ خود نصیرخان را ولیعهد ساخت و خرقه ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
یافته بود با و تفویض کرد و همچنین در مدت دویست سال و کسری که پادشاهی خاندیس در آن
خاندان بود خرقه ارادت و اجازت بطناً بعد بطن هر که ولیعهد میشد با و میرسید تا آنکه بهادر شاه
بن راجه علیخان که خاتم آن ملوک است آن خرقه یافت و نصیرخان شهر برهانپور بکناره
آب تپتی بنام شیخ برهان الدین غریب مقابل آن زین آباد آن طرف آب بنام شیخ زین الدین
و دیگر زین آباد بنا نهاد ببرکت حضرتین علیهما الرحمة و حسن اعتقاد نصیرخان همچنین شهر برهانپور
در اندک فرصت بحدی رسید که شرح و وصف نتوان کرد و امروز باقی است و زین آباد هم
تصنیفی عظیم شد امیر حسن یکی از مریدان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ را جمع کرده مسمی بهدایة القلوب

پاره ازان کتاب درین جریده نقل کرده می آید امیر حسن گوید شبی بنده گفته پیش
این بیت چه معنی دارد نظم لقی حزنا باقوال الصبا ان تری ∴ منازل من یهوی
معطلة قفراً ∴ بر سبیل غم عاشق دیوانه اینکه بیند منازل محبوب را از محبوب خالی
فرمود مشایخ برای این گفته اند که باطن مریدان را بذکر حق معمور گردانند بلکه بحق لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چون باطن کسی بحق یا بذکر حق
معمور گشت فهو المراد و اگر نعوذ بالله معطل ماند هیچ مصیبت و حزن بالاتر ازان نباشد هر
پرسیدم این دو بیت چیست نظم یا عاذل العاشقین دع فئة ∴ اضلها الله کیف
ترشدها ∴ وفی فؤاد المحب نار هوی ∴ احر نار الجحیم ابردها ∴ اختر الصبا آزاد گو
هر دو بیت از ابی الطیب متنبی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه ای ملامتگر عاشقان
بگذار گروهی را که گمراه کرد ایشانرا خدای تعالی چگونه راه نمای آن گروه را و در دل عاشق
آتش عشق است که گرمترین آتش دوزخ سردترین آتش عشق است امیر حسن گوید
حضرت شیخ فرمود آتش دوزخ با آتش عشق کجا برابر آید ابراهیم علیه السلام را گفتند نمرود آتشی
عظیم افروخته است ترا در ان آتش خواهد انداخت گفت چه باک نار قلبی احر من نار
نمرود ∴ چون فردای قیامت بحکم وعده لاملئن جهنم دوزخ را گفته شود که هل
امتلأت دوزخ گوید هل من مزید پس حق تعالی مومن را در کنار او در آرند که وان منکم الا
واردها چون دوزخ نور مومنان بیند بگریزد و فریاد کند که جز یا مومن فان نورک
اطفأ ناری یعنی بگذر ای مومن پس بدرستی که نور تو خاموش کرد آتش مرا پس مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسپد فرمود کسانیکه در طلب دنیا کرد و هوا و حرص می پوشند
بستور فراش میاند پرده های غفلت در دیده شان فرو کشیده اند میدانند که مگر اینجا قطع کرده اند
چون ناگاه پرده بر دارند خود را هم در قدمگاه خسین یابند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ
أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
فرمود نصیحت بطریق کنایه باید گفت بحکایتی نظیری حسب الحال کسی و چون صریح گویند خصومت
باشد نصیحت چه فضیحت او فضیحت خصومت آنچه در خفا گویند نصیحت و آنچه در ملا گویند فضیحت و آنچه
صریح گویند خصومت سلطان المشایخ نظام الدین فرمود کلامنا اشارة فاذا صار عبارة
صار حجابا یکی پرسید اگر مریدی جای پیوند داشت و آن پیر را باطل دید با دیگری پیوند تواند کرد فرمود
او را فرض است با دیگری پیوند کردن زیرا که اگر مردی سمتی نماز گزارد چون دانست که قبله
دیگر است همان سمت ماندن روا نباشد و مقصود از قبله توجه بحق است که ابراهیم علیه السلام
گفت إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و حق از جهات منزه است و چنانکه کعبه قبله ظاهر است محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبله باطن هر که توجه
آنحضرت کرد بحق إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ اللّٰهَ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ و همچنین صحابه کرام رضی الله
عنهم أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ زانکه نور متابعت رسول علیه السلام
یافته اند هر یکی قائم مقام مصطفی و قبله طالبان خداست و این طائفه را علامتی است که
با وجود علم و رفق و ایشان هیبتی باشد چنانکه [illegible] پیغمبر علیه الصلوة والسلام خطاب

لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا اما کسانیکه شیخی را از خود گرفته اند
و از شیخی را از خود گرفته اند و از شیخی کمال نیافته قبله نشسته اند متابعت ایشان محض ضلالت است
اینهمه شیخان خر این پیچ پیچ بیا بندند بت زر پرست ؛ فرمود در کار دین متابعت بهتر از خود باید کرد
و این ظاهر است که در کار دنیا متابعت کمتری از خود شاید مثلاً مردی دو دست تنگه دارد و اگر او
خواهد بر طریق کسی زندگانی کند که چهار صد تنگه حاصل دارد فضیحت شود پس او را باید که بر طریق
کسی رود که صد تنگه حاصل دارد و صد تنگه دیگر در صدقات و خیرات نهد تا هم دنیا خوش گذرد و هم
دین فرمود نیکمردان تربیت مریدان از عورت مرضعه آموخته اند اگر مرضعه از ناخوردنیها پرهیز کند
مزاج فرزند صالح شود و الا آنچه در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا تعلم الهی چیزها که در علم و
عقل خلق نگنجد لاجرم تکفیر و تضلیل کنند کاروان از مصر بیرون آمد حضرت یعقوب در کنعان گفت و او که
إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ او را گفتند تَاللهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ
سوگند خوردند و اِنَّ و لام تاکید در آوردند و ضلال را بقدم وصف کردند دیگر قصه موسی و خضر
در نبوت خضر اختلافست بعضی نبی گفته اند و بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت خواست جواب یافت إِنَّكَ لَنْ
تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ـ اِنَّ برای تحقیق است و لن برای نفی تاکید بکمال علم چنین حکم تواند کرد
موسی علیه السلام میگوید سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا با چندین
وفور علم بان شاء الله مقید میکند و خضر بی تامل حکم میکند و سر جا این امر اگر پرسیا زد آخرها
شد که خضر علیه السلام گفته بود قُلُوبُ الْعَاشِقِينَ لَهَا عُيُونٌ ؛ تَرَى مَا لَا يَرَاهُ النَّاظِرُونَا

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بحرص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد هر جا
که خواهد اندازد فرمود نان تنک پخته میشود دود تو و نان سطبر پخته میشود و نه دود تو فرمود محمول
آنها شد که حق تعالی فرماید وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و بخود اضافه میکند که ما برداشتیم ایشان را
در ملک و ملکوت و این را در عالم ظاهر مثالست درخت میوه دار دو نوعست بعضی تنه دارد قوی
چون خرما و نغزک که بار خود را خود حامل است و بعضی بی تنه و ضعیف چون انگور که بار او دیگری
حامل است هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را برگیرند و افتاده نگذارند و از همه
حال و مقامات بگذرانند و حامل او عنایت حق باشد فرمود وقتی پیش دانشمندی تعلیم میکردم
روزی شکایت ابنای روزگار درمیان آمده دانشمند فرمود مولانا زین الدین این عالم کون
و فسادست در اینجا راحت مطلبی بیا قصه دیروزه بشنو در خانه ما درختی است گل بسیار کرده است
از سبب شیرینی و لذتی که در ماده گلهاست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع آمده
بودند کنجشکان پیدا شده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گربه که در خانه
بود قصد کنجشکان کرد کنجشکان نرسیده پریدند ناگاه سگی آمد و قصد گربه کرد گربه بگریخت
پیرک برخاست و از سبب گربه سگ را برنجانید من میخواستم که بسبب سگ پیرک را برنجانم
مادر او نگذاشت اکنون ببین مولانا مرا مطلوبی دیگر پیرک را مطلوبی دیگر مادر او را مطلوبی
دیگر وَلَهُمْ أَجْرًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فرمود هر کسی را در عزلت نیت مختلفست
ادنی اینکه از شر خلق خلاص یابد و از این یک پایه بالا اینکه شر خود را از خلق دور دارد فرمود
الصُّوفِي لَا يُجَاوِزُ مُصَلَّاهُ یعنی همه همت و نهمت او جز بندگی خدا تعالی نباشد فرمود

کلمات المشائخ جنود اللہ تعالی فی الارض سالکان بدین جنود بر نفس و شیطان او
ظفر یافتہ اند فرمود حق تعالی خواجگان ما را ہمہ وقت یاری کردہ است وکذلک حقاً
علینا نصر المؤمنین فرمود بندگان را از جناب باری تعالی سراسر ابتلا است مثلاً چون
بول بیرون آید وضو فرمود نجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر مخرج بول نشو بند روا
باشد زیرا کہ کم از دوام شریعت و چون منی بیرون آید غسل فرمود حکم شد کہ تحت کل شعرۃ
جنابۃ بول باتفاق نجس و بخروج آن وضو ہست و منی باختلاف ظاہر در خروج آن غسلست
تا معلوم شود کہ سراسر ابتلا است فرمود ولا تزن الخلق بمیزان نفسک و زن نفسک
بمیزان الموقنین لتری فضلھم وافلاسک یعنی در زن کن خلق را بترازوی نفس خود
و وزن کن نفس خود را بترازوی ارباب یقین تا ببینی افزونی سرمایہ ایشان و تہیدستی
خود عزیزی از مریدان شیخ زین الدین اولا کتابی نوشت مسمی بدلیل السالکین مشتمل بر
کلمات قدسیہ ثانیاً کتابی در سلک تحریر کشید نامش حجۃ القلوب من مقال المحبوب
و ثالثاً کتابی تالیف کرد و حجۃ العیۃ نام نہاد و بعد مراجعت شیخ از دہلی این نسخہ بنظر راقم الحروف
رسیدہ فوائد بست و پنج ملاقات در قید قلم آوردہ آغازش ہفتم ماہ رجب سنہ خمس و خمسین و سبعمائۃ
تا آخر ایام جناب شیخ رحمۃ اللہ تعالی و در اینجا ہنو سید یحیی سخن در عشق و محبت افتاد فرمود
ز عقل اندیشہ ہا زاید کہ مردم را بفرساید گرت آسودگی باید برو عاشق شو ای غافل
پس چہ باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در بنیاد عشق باید افتاد و تا از ہمہ گذشتہ نشود ہیچ چیز
یابند و ہیچ راہی سوی حق نزدیکتر از راہ عشق نیست بوالفضولی سوال کرد عشق عطائی است

با تفصیلی فرمود ارسال انبیا و تنزیل کتب و اظهار اولیا همه برای تعلیم و تحصیل عشق است
بی نور اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم بی نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
شیاطین الجن والانس را نهایت نیست بی ولایت یک قدم به داشتن ندهند قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ بعده در روی آن بوالفضول کرد که آنچه شما فرمودید
آن هم است اما آن را چندان بقا نباشد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بیان
ولایت و نور از صفت ضلال فارغ اند إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سخن در این افتاد
که تجرد را چندان تعلقی نیست فرمود بزرگی بود گربه داشت هر بار که طعام پیش آن بزرگ
میکشیدند گربه ایستادی زیاد نکردی روزی طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
بر سر طعام نشسته بودند گربه آمد و جست قطعه گوشت از کاسه ربود آن بزرگ گفت گربه
حرکتی غیر عادت کرد تفحص کنید یاری در پی رفت دید که بچها آورده است باز آمد و حال آن گربه
باز گفت آن بزرگ فرمود تا آن ساعت که تنها بود التفات هیچ سو نمیکرد اکنون که بچها آورد
نصیحت شد سخن در حیله افتاد فرمود که در آن شر مطلوب نباشد مشروع است چنانکه اگر
مریدی را طلب آمده باشد و او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع یا بیم فتنه
باشد کسی را او داد غلامی افرستد آن غلام دست بر دیوار نهد و گوید خواجه اینجا
در دل اشارت بسوی دست خود کند یا خواجه بر اسپی سوار شود و گویند خواجه سوار است
اینچنین حیله درست باشد اما حیله که در آن شر مطلوب باشد حرام است این هر دو نظیر در
کتاب اشارت شرع در قصه حضرت ایوب علیه السلام که اگر حد اقامت کند ظلم باشد و اگر نه

سوگند افتد و ممنوع در قصه مهتر داود علیه السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ماهی
نکنند در آن وقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امروز آدینه قوم حیله کردند و بفا کما
کافتند شنبه ماهی پر شدی یکشنبه میگرفتند در باب عمل بی ریا فرمود درویشی بتلاوت
کلام الله مشغول بود دزدی بیامد دید که درون خانه می آید آیتی برای شنوانیدن دزد بلند خواند
دزد چون دانست که کسی بیدار است بازگشت خواب بر درویش غلبه کرد و در خواب دید
گویی قیامت قایم و فرمان شد که اعمال بندگان بسنجید در نوبت درویش چون تلاوت
آن شب سنجیدند آیتی که بلند خوانده بود نسنجیدند درویش گفت اینهم تلاوت منست گفتند
این آیت برای حق نخواندی فرمود عمل هر چند مخفی باشد اخلاص دران زیاده تر وقتی
در خانقاه هیزمی از صحرا آوردند هر چند میسوخت آتش در نمیگرفت چون تفحص کردند معلوم شد که
درویشی در آوردن هیزم از تعب راه دیوار مولانا زین الدین را تکیه گاه ساخته بود قاضی
صدر الدین مفتی دار الخلافت دهلی و مرید حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشایخ بمیزان
امتحان بسنجید کفه مجاهده آنحضرت راجح آمد سینه او در حوصله وسیعه وقفی نداشت شیخ زین الدین
روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول وقت نماز عصر در سنه احدی و سبعین و سبعمایه قدم همه
معموره اخروی گذاشت لفظ ملاذ تاریخ یافته اند در مرض موت مطلقا چیزی تناول نکرد
همین آب میخورد و درین ایام نمازها بقیام ادا کرد و هیچ سنتی و نفلی و مستحبی فرو نگذاشت با سجده
و دستار استاده می بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از شما ساقط است فرمود بارنی
حدیث عمل کرده ام من یصعدها عند اذ نسر ولی قایما استلاه الله ببلاء لا دواء له و بهین ایام

عرض کرد که هوائی کوه روضه بسیار سرد است در خانه دولت آباد تشریف باید فرمود گفت
بگذارید که بر آستانه شیخ باشم آخر همین جا خواهند آورد و این بیت برخواند؎ اگر جنازه سعدی
بکوی دوست برند زهی حیات نکونام و مردنی بسعادت ؛ روز نقل خواجه شهاب الدین
و خادم و بعضی یاران شیخ برهان الدین مثل مولانا شمس الدین فضل الله و مولانا تاج الدین احمد
و غیرهم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرضکرد که یاران عرضی دارند اگر فرمان شود گذارش
نمایند فرمود دانستم باز یاران تصریح کردند که وصیتی باید کرد و کسی را خلیفه باید ساخت که وصیت
مبارک سنت خدمت شیخ برهان الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی را خلیفه نکرد و اجازت
مرید گرفتن نداد و چون وقت نماز دیگر آمد زمانی مغلوب شد مولانا شهاب الدین خادم پای مبارک
گرفت و عرضکرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسیده است بمجرد آنکه این حرف بگوشش رسید مستعد شد
بر مصلی آمد و نماز تمام ادا کرد و بعد از ادای فرض سر مبارک بسجده گذاشت و جان شیرین بجان
آفرین سپرد مصرعه اگر میرد کسی باری بدین مرگ ؛ خوابگاه ملائک پناهش درون حصار
روضه مقدسه علیحده از مقبره شیخ برهان الدین غریب قدس سره شاه جلال الملقب
بگنج روان قدس سره از بزرگان قدما و خاصان درگاه کبریا است قدوم او
درین دیار بر زبان قدوم بزرگان چشتیه مقدم میدارند و میگویند ملفوظات شیخ تاراج
حوادث رفت نا بپایان احوال او مفقود گشت اما بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه بتواتر
رسیده و امروز مرقد منورش مهبط انوار برکات و کعبه حاجات ارباب حاجات است و عمارت
عالی دارد در دامان کوه مطبوعی واقع شده مشرف بآبگیر عمیق [illegible] که دعوی همچشمی با بحر محیط

می نماید و اطراف آنگمبر را دیوار سنگین زینه وار کشیده اند و بنهایت متانت بکار برده و در سمت شمال
این مکان دل نشین کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال همین شیخ جلال الدین
تبریزی ست که ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار واقع شده بسبب تناقض شیخ نجم الدین صغرا شیخ
الاسلام دهلی ازان شهر در آمده اصلی ندارد وجه شیخ جلال الدین تبریزی از دهلی بر آمده بنگاله
رفت و همانجا بعالم عقبی خرامید شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار میفرماید قبر شیخ
جلال الدین تبریزی در بنگاله است یزار و تبرک شیخ غوثی حسن در گلزار ابرار و شیخ
ابو الفضل در اکبرنامه مینویسید که خوابگاه او در بندر دیوکل از بنگاله واقع شاه خاکسار قدس
سره مولد او بیجاپور بوده از دودمان سیادت ست سلسله ارادتش بشیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه خاکسار مرید شاه مهتاب و او مرید شاه
منتجب الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مرید شاه امان الله و او مرید شاه حمید الدین
و او مرید شاه بدر الدین حقانی و او مرید شاه عبد الوهاب محرم راز و او مرید سید عبد الرحمن
شاه کوچین و او مرید سید نسیم الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
سید عبد الرزاق و او مرید پدر بزرگوار خود حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
شاه خاکسار مجذوب طور بود خلائق در خدمت او اعتقاد کلی داشتند در کوه روضه
مقدسه سکونت اختیار کرده بود و اواسط سلطنت عالمگیر بادشاه رخت سفر بعالم باقی
بربست و در تکیه خود مدفون گردید امروز آرامگاهش جای باصفائیست و در موسم
ابر باران این قطعه زمین را تماشای دیگر ست و تمام کوهستان بهیچ جا سبزه

باین خوبی کل نمیکند و درینجا آبگیر دلپذیریست که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر در سمت برآمد آب که در یکطرف سدی بسته اند بلند و در سوم پنچگال این آبگیر حسن عجیبی پیدا می کنند گویا آئینه ایست در سوم سبز با نگین الماس است در خانه میناکار و ازین آبگیر نهری عظیم کنده به روضه آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر میسر است مخفی نماند که قبر سلطان اورنگ زیب عالمگیر انار الله برهانه در خطیره شیخ زین الدین قدس سره واقع شده با خدا این پادشاه عالیجاه از غایت خلوت نشینی از زبان آرائی خامه بیان مستغنی است ولادت او در سنه ۱۰۲۷ سبع و عشرین و الف و جلوس او در سنه ۱۰۶۸ ثمان و ستین و الف ظل حق تاریخ است و انتقال او بجوار لایزال در سنه ۱۱۱۸ ثمانیه عشر و مائة الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ ۱۱۱۸ و درین مکان اشرف دو نظام الملک مدفون اند یکی نظام الملک برهان شاه بحری والی احمدنگر که احوال او در امور ضمنی مفصل بقلم آورده اند و فاتش در سنه ۹۶۱ احدی و ستین و تسعمائة اگرچه استخوان او را بکربلا نقل کرده اند اما بقیه جسد همین جا خاک گردیده و بر سر قبر او گنبدی ساخته اند و امروز باقیست و در سال مذکور سلطان محمود والی گجرات و اسلام شاه فرمانروای دهلی نیز ازین عالم رحلت کردند میرزا غلام علی پسر محمد قاسم فرشته صاحب تاریخ مشهور گوید

قطعه

سه خسرو را زوال آمد بیکسال ✤ که بنیاد عدل شان دار الامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات ✤ که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلام شاه سلطان دهلی ✤ که در هندوستان صاحبقران بود
سوم آمد نظام الملک بحری ✤ که در ملک دکن خسرو نشان بود
ز من تاریخ فوت این سه خسرو ✤ چه می پرسی زوال خسروان بود

دوم نظام الملک آصفجاه بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
روح الله ارواحهم تا ماهچه لوای سلاطین اسلام بر سواد هندوستان تافته امیری
باین جلالت شان بر مسند امارت قدم نگذاشته اختر طالع این صاحب اقبال از
آغاز عمر تا انجام بر مدارج ترقی صعود نمود و از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر رکن رکین
سلطنت و مدار المهام خلافت بود و قریب سی سال با ایالت تمامی صوبجات دکن پرداخت
و ممالکی که قلمرو چندین سلاطین ذوی الاقتدار بود از کنار دریای نربدا تا اقصای
سیت بندر را بیشتر در قبضه تصرف داشت و فتوحاتیکه حیرت دیده رزم آزمایان روزگار
باشد بمرصهٔ ظهور آورد ارباب استحقاق را بخیرات و مبرات فراوان نواخت سادات
و علما و مشایخ دیار عرب و ماوراء النهر و خراسان و عجم و عراق و هند آوازهٔ قدردانی
استماع یافته رو بدکن آوردند و در خور قسمت حظی از احسان عام اندوختند ولادت
او در سنه ۱۰۸۲ اثنین و ثمانین والف و ابتدای ایالت دکن در سنه ۱۱۳۲ اثنین و ثلثین ومایه و الف
و گلگشت بساتین بهشت چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر سنه ۱۱۶۱ احدی
و ستین و مایه و الف زیر خیمه در سواد برهانپور واقع شد نعش مطهرش به روضهٔ منوره آورده
پایان مرقد شیخ برهان الدین غریب قدس سره مایل جانب قبله بخاک سپردند در اوقات
فراغ از مهمات ملکی متوجه شعر میشد و آصف تخلص میکرد و از نتایج طبع وقاد ست

| | | |
|---|---|---|
| تا شهید خنجر مژگان یارم کرده اند | | سرمه در چشم قیامت از غبارم کرده اند |
| افسوس که با طبع بتان نیست گوارا | وله | ای باغ وفا آب و هوائیکه تو داری |

از خصایصم مطلب مطلب دیگر بخیال ولہ این قدر هست که آهو نگهان رم نکنند

و درین سال محمد شاه فرمانروای هندوستان و اعتماد الدوله قمر الدین خان

وزیر اعظم نیز بعالم جاودانی خرامیدند راقم الحروف گوید **نظم**

| | |
|---|---|
| سه رکن مملکت هند از جهان رفتند | فنا و حیف سه دریگانه از کف دهر |
| برای رحلت هر سه یافتم تاریخ | نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر |

و ایضاً راقم الحروف گوید بتعمیه **نظم**

| | |
|---|---|
| گشت تاریخ چون کشیدم آه | موت شاه و وزیر و آصف جاه |

دیگر بنده بهشت تاریخ یافته ام توافق اسم نظام الملک و توافق مدفن و توافق

سه رکن عظیم الشان از کشور هندوستان و توافق مرتبه احاد و عشرات یعنی احدی

و ستین و توافق اسم مورخ سابق و لاحق از عجایب اتفاقات است بر ضمیر آئینه نظیر

هوشمندان جلوه نماست که نامه پردازان را در طرح تالیف اغراض مختلفه منظور میباشد

و خلاصه اغراض اینست که اگر صاحبدلی نظر التفات را بر جاده سطور جولان دهد طرازنده

نقوش را بدعای خیر یاد آرند تا معنی هستی جلوه ظهور بر وجه احسن بنماید که علم بحال

مؤلف حاصل باشد بنا برین هذا این زاویه نشین خمول خود را روشناس مطالعه

کنندگان میسازد فقیر غلام علی المتخلص بآزاد الحسینی نسباً و الواسطی اصلاً و البلگرامی

مولداً و منشاءً و الحنفی مذهباً و الچشتی طریقةً در تاریخ بست و پنجم صفر سنه ۱۱۱۶ سته عشر و مائة و الف

و الف لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورده کتب درسی

از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس استاذ المحققین میر طفیل محمد بلگرامی طاب ثراه
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب وغیره از خدمت قدسی
منزلت علامهٔ مرحوم جدی و استاذی میر عبد الجلیل بلگرامی طاب مضجعه اخذ نمود و عروض
و قافیه و بعضی فنون ادب وغیره از خدمت والا درجت میر سید محمد خلف الصدق
علامهٔ مرحوم مرقوم تلمذ کرد و در سنهٔ ۱۱۳۷ سبع و ثلثین و مائة و الف شرف بیعت جناب مستطاب
السید العارفین میر سید لطف الله المعروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره اندوخت
در سنهٔ ۱۱۵۰ خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ سفر از بلگرام باراده حرمین شریفین زادهما الله
شرفاً و کرامةً برآمد و در سنهٔ ۱۱۵۱ احدی و خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ عمل اعظم این سعادت
عظمی حاصل کرد و در مدینهٔ منوره علی منورها الصلوة و التحیة بخدمت شیخنا و مولانا الشیخ
محمد حیات السندی المدنی الحنفی ادام الله ایام حیاته و افاض علینا من برکاته صحیح بخاری
قرائت نمود و اجازت صحاح سته و دیگر کتب حدیث فرا گرفت و در مکهٔ معظمه صحبت
شیخ عبد الوهاب الطنطاوی المصری المکی المتوفی فی سنهٔ ۱۱۵۷ سبع و خمسین و مائة و الف نور الله مرقده
دریافت و بهرهٔ از فوائد علمی کسب نمود و در سنهٔ ۱۱۵۲ اثنین و خمسین و مائة و الف مطابق کلمهٔ
سفر خیر عنان بجانب هند معطوف داشت و از راه بندر سورت سیرے بدیار دکن
کشید و از آن سال تا حین تحریر این کلمات که سنهٔ ۱۱۶۱ احدی و ستین و مائة و الف
است درین دیار بطور وارستگی بسر میبرد امیدوار است که فردای قیامت
در زمرهٔ خدام این عرفای کرام محشور شود ربنا اغفر لی و لوالدی آمین

ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
وآخر دعوانا ان الحمد للہ
رب العالمین
تمت